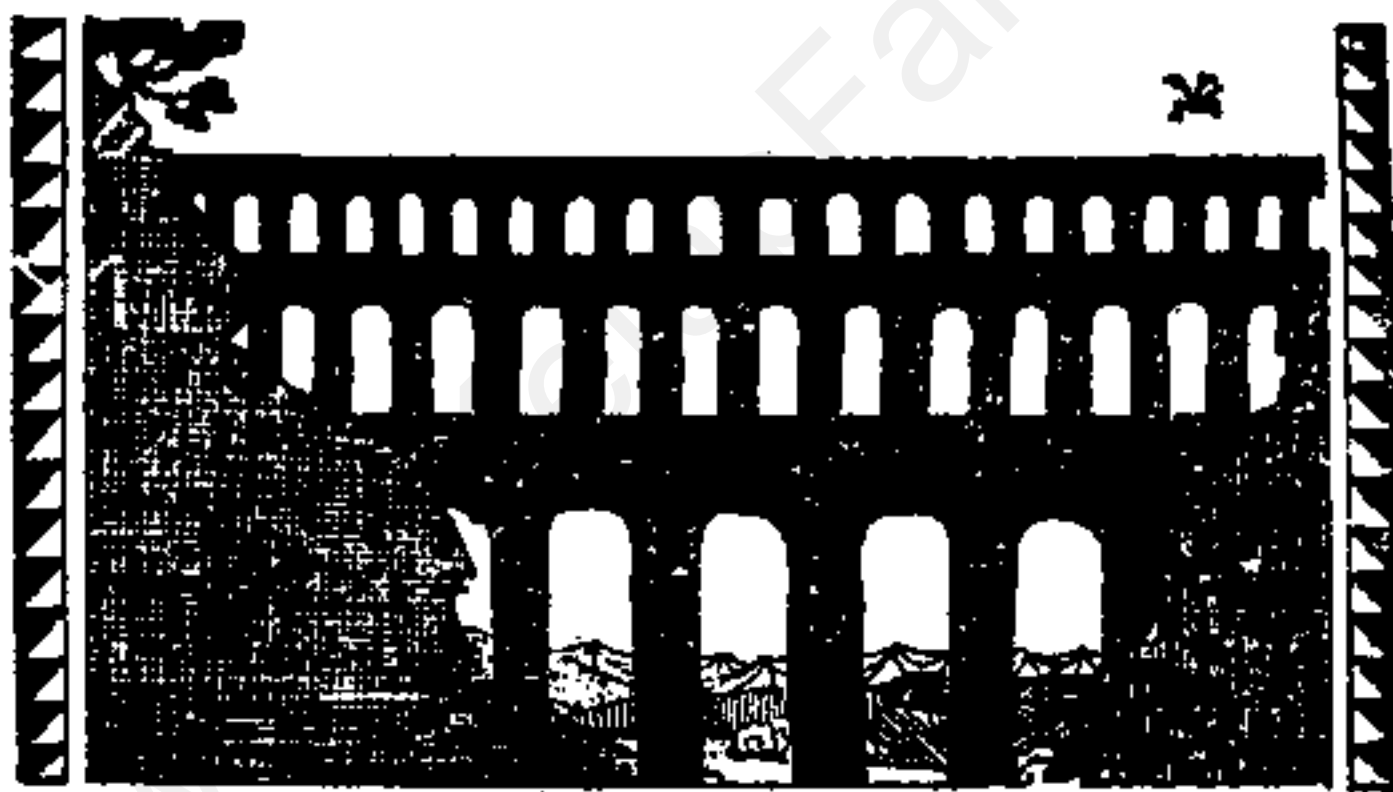


پاك در دسترس خود خواهید داشت. در آن روز کاران، مردمان شهرها آب آشامیدنی و شست و شوی خود را از چاه یا چشمه‌های نزدیک شهر فراهم می‌کردند، بسا این چاهها و چشمه‌ها آلوده و پلید می‌گشت و مردمان را بیمار می‌ساخت. اینچنین، گاهگاه به سبب این گونه آبهای آلوده، طاعون یا بیماری و آگیردار دیگری پدید می‌آمد. پیش ازین برایتان گفتم که یکی ازین بیماریها در آتن شیوع یافت و مردمان را گروه گروه از میان برد. رومیان به آب پاك نیازمند بودند. پس به جستجوی دریاچه‌ای که آب پاك داشته باشد، برخاستند؛ و چون اینگونه دریاچه‌ها اغلب فرسنگها دور از شهر بود، لوله‌های بزرگی برای آوردن آب از دریاچه به شهر کشیدند. این لوله‌ها مانند لوله‌های امروزی از آهن یا سفال نبود، از سنگ و ساروج ساخته می‌شد. اگر این آبراهه‌ها یا لوله‌ها از



آبراهه رومی

رودخانه یا دره‌ای می‌گذشت، پلی می‌ساختند و آنها را از روی پل عبور می‌دادند. بسیاری از این لوله‌ها نیز هنوز برجاست و همچنان از آنها بهره‌برداری می‌کنند.

Aqueduct - ۱

تا آن زمان، آبها پس از شستشو و ریخت و پاش، باخا کرو بهو خاشاک  
و هر گونه چیزهای افکندنی دیگر در جویها روان می شد . نکته پیداست  
که این آبها شهر را پلید و ناپاک می ساخت و خود یکی از اسباب پیداء  
شدن بیماری طاعون بود .

اما رومیان آبروهایی زیرزمینی ساختند تا فاضل آب یعنی این گونه  
آبهارا به رودخانه یا جاهای دیگری که برای مردمان آزار و گزند در  
پی نداشته باشد، بکشانند.

امروز، برای شهرهای بزرگ لوله کشی و راه فاضلاب از  
چیزهای عادی و پیش پا افتاده است . اما رومیان نخستین کسانی بودند که  
لوله های آبگدر و آبروهای فاضلاب بسیار ساختند .

از برجسته ترین کارهایی که رومیان انجام دادند، وضع دستورهایی  
بود که هر کس از گردن نهادن آنها ناگزیر بود و قانون واژه دیگری  
به همین معنی است. بسیاری از این قانونها چنان خوب و عادلانه بود که بیشتر  
قوانین امروزی ما از آنها گرفته شده است .

همه شهرهای امپراطوری با جگزار رُم بودند. از این رو، رُم پر ثروت-  
ترین شهر جهان گردید، میلیونها از این ثروت هنگفت در ساختن بناهای  
زیبا در شهر، پرستشگاهها برای خدایان، کاخهای فرمانروایان و میدانهای  
بزرگ روباز یا آمفی تئاتر! برای سرگرمی و بازی مردمان، صرف شد .  
آمفی تئاترهاوند میدانهای بزرگ ورزشی امروز بود، اما نه برای  
بازی فوتبال یا والیبال . در اینجا مسابقه های ژردونه رانی و پیکارهای  
مرگبار میان مردان، یا مردان با حیوانات وحشی یادرنده برپای می شد.

گردونه ، گاریبی بود کوچک اما چرخهای بزرگ داشت که دو یا چهار اسب آنرا می کشید و مردی بر آن ایستاده آنرا می راند. شاید گردونه رانی را در سیر کها دیده باشید .

اما ورزشی که بیشتر پسند خاطر رومیان بود، نبرد و دست و پنجه نرم کردن شمشیر بازان<sup>۱</sup> با یکدیگر بود . شمشیر بازان مردانی نیرومند و پرزور بودند که در جنگها اسیر رومیان شده بودند و آنان را برای سرگرمی و تفریح مردمان به جنگ با یکدیگر یا با حیوانات درنده وامی داشتند. جنگ شمشیر بازان بسیار خونین و هولناک بود. اما رومیان از دیدن خون و خونریزی لذت می بردند. دوست داشتند که بینند مردی مردی دیگر یا حیوانی درنده را می کشد، و این، بهترین سرگرمی و تفریح آنان بود. سینماهای امروز ، اگر در آن روز کار بود ، نیم این لذت را هم در آنان پدید نمی آورد . شمشیر بازان آن قدر می جنگیدند ، تا یکی از آنان کشته شود ، زیرا بنا بر معهود و رسم ، تا چنین نمی شد ، رومیان خشنود نمی گشتند .

با اینهمه ، اگر شمشیر بازی که از پا در آمده بود ، نیرو و دلاوری و جنگجویی نموده بود ، مردمانی که گردا گرد ورزشگاه به تماشا نشسته بودند ، شست خود را بالامی گرفتند ، و این، نشانه آن بود که ورزشکار پیروز آمده باید از سر خون او در گذرد و دست از کشتن وی باز دارد . بدین سبب شمشیر بازی که پیروز شده بود، پیش از کشتن هم او را، چشم به تماشاگران می دوخت تا ببینند دلخواه آنان چیست ، هر گه وی یا

---

۱- این شمشیر بازان را به زبانهای اروپایی Gladiators گلادیاتور

می گویند .

زندگی او. اما اگر نماشاگران شستشان را رو به پایین می گرفتند، نشانه آن بود که باید وی را بکشد و به پیکار پایان دهد.

رُم اگرچه زیباترین و ثروتمندترین شهرها شده بود، بیشتر پولی که از نقاط امپراطوری بدانجامی آمد، نصیب داراها و توانگران می گشت. اینان دم به دم دارا تر می شدند و حال آنکه ینوایان چیزی به دست نمی آوردند بلکه روز به روز ینواتر و بیچاره تر می گشتند. رومیان اسیران جنگی را با خود به روم می آوردند و به پیکارا می گرفتند. اینان برده بودند و همه کار می کردند. گفته اند که شماره بردگان دو برابر رومیان، یعنی هر یک تن رومی را دوتن برده بوده است.

سیپون که هانیبال پادشاه کارتاژ را شکست داده بود، دختری داشت به نام کرنلیا گراکا<sup>۲</sup> که او را دوپسر خوب و بود و به آنان می نازید. روزی یکی از زنان دارای رُم نزد کرنلیا رفت و انگشتریها و گردن بندها و دیگر زیورهای خود را به رخ او کشید و گفت که ازین گونه گوهرها بسیار دارد. پس از آنکه همه گوهرهای خود را به وی نمود، از کرنلیا درخواست که اونیز گوهرهای خود را به وی نشان دهد. کرنلیا پسران خود را که سرگرم بازی بودند، آواز داد که در آیند و چون در آمدند دست به گردن آنها انداخت و گفت: «گوهرهای من این دو پسرند».

پسرانی که در جوانی چون گوهراند، هنگامی که بزرگ شدند همچنان گوهر نمی مانند. اما ازاینکه پسران کرنلیا همچنان گوهر ماندند، عجب خواهید کرد.

این دوپسر که گراکی<sup>۳</sup> نام داشتند، چون بزرگ شدند، دیدند

۱- کار بی مزد      ۲- Cornelia Graccha      ۳- Gracchi

که میان توانگران و اشراف ، ولخرجی بی اندازه است و بینوایان را بیچارگی از حد گذشته است ، و در پی چاره این کار برآمدند . دیدند که بینوایان نه لب نان بخورونمیری دارند و نه مسکنی که در آن سر به بالین آرند . پس بدان کوشیدند که بهای خواربار را پایین آورند تا بینوایان را نیز توانایی خریدن و خوردن باشد، و راهی یابند تا آنان را پارزمینی دهند تا بتوانند در آن چیزی بکارند . در این کارها تا اندازه ای کامیاب هم شدند، اما ثروتمندان که نمی خواستند چیزی به بینوایان بدهند، نخست یکی از برادران و اندکی پس از آن ، برادر دیگر را کشتند .

سرنوشت گوهرهای کرنلیا چنین بود .

## شریفترین همه رومیان

معمایی برایتان بگویم:

وقتی مردی سگدای بسیار کهنه پیدا کرد که بر آن تاریخ «صد پیش از میلاد» ضرب شده بود. چنین چیزی درست نیست. می دانید چرا؟ ببینید می توانید بی آنکه به پایین صفحه نگاه کنید، پاسخ این پرسش را بگویید.\*

در سال صدم پیش از میلاد، پسرى در روم پا به جهان گذاشت که ژولیوس سزار نامیده می شد. اگر از او می پرسیدید که چه سالی به دنیا آمده است، می گفت در سال ۶۵۳.

می دانید چرا چنین می گفت؟

بدان سبب که پسران رومی حساب تاریخ را از هنگام بنیاد افکنده

\* - مردمانی که در سال صدم پیش از میلاد می زیستند، نمی دانستند که مسیح چه وقت به دنیا خواهد آمد و از این رو نمی توانستند چنین تاریخی بر سکه های خویش ضرب کنند. ۱ - Julius Caesar سزار را به فارسی قیصر می گوئیم.

شدن شهر رم در ۷۵۳ پیش از میلاد نگاه می داشتند و سزار ششصد و پنجاه و سه سال پس ازین زمان زاده شده بود، و این زمان ، سال صدم پیش از میلاد می شود . چنین نیست ؟

آن زمان ، دزدان دریایی در همه جای مدیترانه راه بر کشتیها می گرفتند. در این هنگام که رُم فرمانفرمای جهان بود ، کشتیهای بسیاری از نقاط مختلف امپراطوری طلابه رُم می بردند. دزدان این سوی و آن سوی در حرکت و در کمین کشتیها بودند تا آنها را گرفتار سازند و طلاها را به تاراج ببرند.

هنگامی که سزار جوان شده بود ، وی را به جنگ این دزدان دریایی فرستادند و او اسیر دزدان گشت . دزدان وی را زندانی کردند و پیام فرستادند که تا رم پولی هنگفت نفرستد ، سزار را به رُم باز نخواهند گرداند. سزار می دانست که اگر پول فرستاده نشود، او را می کشند و نیز می دانست که به هر حال ممکن است کشته شود . اما نه تنها ترس به خود راه نداد ، دزدان را نیز گفت که اگر زنده ماند و پایش به رُم رسید ، دوباره با کشتیهای جنگی باز خواهد گشت و یکایک آنان را به کیفر خواهد رساند . با وجود این، چون سر انجام پول رسید ، سزار را آزاد ساختند و پنداشتند که وی لافی زده است و جرئت نخواهد کرد که آنچه را گفته است انجام دهد . به هیچ روی باور نمی کردند که سزار یازای باز گشتن و گرفتن آنها را داشته باشد. اما سزار چنانکه گفته بود باز گشت و همه را گرفتار ساخت و چنانکه شیوه رومیان در کیفر دادن دزدان بود، آنان را به دار آویخت .

سرزمینهای دور دست امپراطوری همواره با روم می جنگیدند

برای اینکه خود را از بند فرمان وی آزاد سازند ؛ و ناگزیر رُم همیشه سرداری را با سپاهیان به این گونه جاها می فرستاد. چون سزار در سر کوبی دزدان دلاوری نموده بود، سپاهی به او دادند و وی را برای جنگ به دوتا ازین سرزمینهای دور دست ، اسپانی و ناحیه شمال اسپانی یعنی کشور گل<sup>۱</sup> که اکنون فرانسه نامیده می شود ، فرستادند .

سزار این سرزمین را گشود و شرح جنگهای خود را به زبان لاتینی که البته زبان مادریش بود نگاشت . این کتاب که به « یادداشتهای سزار » معروف است ، نخستین کتابی است که آموزندگان زبان لاتینی به خواندن آن می پردازند .

در سال پنجاه و پنج پیش از میلاد ، سزار با کشتی به جزیره بریتانیا یعنی انگلستان کنونی رفت و آنجا را گشود و سال بعد یعنی در پنجاه و چهار پیش از میلاد باز گشت .

سزار بد سبب شیوه کشور گشایی و فرمانروایی خویش در بخشهای باختری امپراطوری روم ، بلند آوازه شده بود و ازین گذشته با سربازان خویش نیز به مهربانی رفتار می کرد .

در همین هنگام ، سردار دیگری در رُم می زیست که نامش پمپه<sup>۲</sup> بود . پمپه در بخشهای خاوری امپراطوری جنگیده و فاتح و کامروا گشته بود . پمپه از بهترین دوستان سزار بود. اما چون دید که وی سرزمینهای بسیار گشوده و اینهمه محبوب سربازان است ، بر او حسد ورزید . توجه کنید که بیشتر ستیزه ها و جنگها فقط زاده حسد است . پیش ازین در باره دو نمونه از این گونه جنگها ، سخن گفتیم .

پس ، چون سزار و لشکریانش را از کشور دور دید ، به سنا<sup>۳</sup> رفت

۱ - Gaul - ۲ Pompey - ۳ مجلس قانونگذاری رُم



و نمایندگان را وادار کرد که به سزار دستور دهند که سپاهسالاری را ترك گوید و به رُم باز گردد.

چون این فرمان سنا به سزار رسید ، چندی در اندیشه فرورفت . سپس بر آن شد که همچنان با حفظ سپاهسالاری یعنی فرماندهی بر سپاهیان خویش به رُم باز گردد ، یعنی نه همین فرماندهی را ترك نگوید ، بلکه خود و سپاهیان بر رُم نیز فرمانروایی کنند .

آن زمان ، رود کوچکی به نام رویکن<sup>۱</sup> ، رُم را از بخشی که سزار بر آن فرمانروایی داشت ، جدا می کرد . قانون روم به هیچ سرداری اجازه نمی داد که با سپاهیان آماده جنگ ازین رودخانه بگذرد . این ، خطی بود که هیچ فرماندهی حق گذشتن از آن را نداشت ، زیرا رومیان را بیم آن بود که اگر سرداری با سپاهیان خود از آن بگذرد و به رُم نزدیک شود ، خود را شاه خواند .

وقتی که سزار بر آن شد که از فرمان رُم سر بتابد ، با سپاهیان خویش از رودخانه گذشت و به سوی رُم پیش راند .

اکنون ، اروپاییان خطی ازین گونه را که حایل میان آرامش و خطر است ، رویکن می خوانند و وقتی که می گویند «از رویکن گذشت» مراد آن است که کسی پا از گلیم خویش فراتر نهاده و برای انجام دادن مقصود خود به کار دشوار و خطرناکی دست زده است .

پمپه ، چون شنید که سزار به سوی رُم به راه افتاده است ، به شتاب به یونان گریخت . چند روز بعد سزار به رُم آمد و نه همین پیشوای رُم شد ، فرمانفرمای سراسر ایتالیا نیز گردید . آنگاه از پس پمپه به یونان

تاخت و با او جنگید و او را شکستی سخت داد .  
این هنگام که پمپه دستش از حکومت کوتاه شده بود ، سزار  
فرمانروای سراسر امپراطوری روم گردید .

مصر هنوز از آن روم نبود ، سزار به مصر لشکر کشید و آنجا را گشود .  
این زمان ، شهبانوی زیبایی به نام کلئوپاتر بر مصر فرمانروایی می کرد .  
کلئوپاتر چنان دلربا بود که هر کس به دیدار او دل از دست می داد و  
گرفتار عشق او می گشت .

کلئوپاتر به دلربایی و طنزازی پرداخت و چنان دل از سزار ربود که  
وی جز عشق و ورزی با کلئوپاتر ، همه چیز را فراموش کرد . سرانجام با  
اینکه مصر را گشوده بود ، همچنان کلئوپاتر را شهبانوی آن سرزمین کرد  
و فرمانروایی داد .

درست در همین هنگام ، مردمان دورترین بخش خاوری امپراطوری  
شورش کردند و خواستند که سزار بند فرمانبرداری از رومیان ، رها -  
سازند . سزار مصر را ترك گفت و به شتاب بردشمنان تاخت و شورش را  
خواباند و مژده پیروزی را به کمترین توصیفی که از جنگی می توان کرد  
به رُم فرستاد . این پیغام فقط سه کلمه بود ، اگر چه پیک می توانست هزاران  
کلمه را هم برساند . سزار پیامی فرستاد که حتی برای تلگراف نیز بس  
کوتاه بود . او چنین نوشت : « آمدم ، دیدم ، گشودم » ۱ .

وقتی که سزار به رُم باز گشت ، مردمان خواستند که او را شاه کنند ،  
یا گفتند که خیال دارند او را به پادشاهی برگزینند .

سزار خود بنقد ، بزرگتر از شاه بود ، زیرا بر سراسر امپراطوری

---

۱ - به لاتینی : « Veni , Vidi , Vici » ، ونی ، ویدی ، ویدی .

فرمانروایی داشت . اما او را شاه نکرده ، زیرا از پانصدونه پیش از میلاد که تارکنرا از رُم بیرون کردند ، دیگر شاهی بر رُم حکومت نکرد . رومیان از شاه پیمناک و بیزار بودند ، با چنین ادعای می کردند .

پاره‌ای از مردم اندیشیدند که سزار کم کم پُر زورمند شده است و برگزیدنش به پادشاهی مصیبتی خواهد بود . پس ، برای نجات از مصیبتی چنین ، توطئه‌ای کردند . یکی از توطئه کنندگان مردی بود بروتوس نام و از بهترین دوستان سزار .

روزی که سزار آهنگ دیدار سنای رُم داشت ، توطئه کنندگان در گوشه‌ای کمین کردند تا سزار پدیدار شود . من دانش آموزانی را دیده‌ام که همین گونه کمین می کنند تا همشاگردی آنان که ازو کینه به دل دارند ، از مدرسه بیرون بیاید .

سزار پیش آمد و درست در همان دم که می خواست به سنا درآید ، توطئه کنندگان کردا کرد او را گرفتند و یکی پس از دیگری به وی خنجر زدند .

سزار که غافلگیر شده بود ، کوشید که از جان خود دفاع کند ، اما چیزی جز قلم همراه نداشت و با قلم هم کاری از پیش نمی رفت ، هر چند که گفته اند : « قلم نیرومندتر از شمشیر است » .

سزار وقتی که چشمش به بروتوس بهترین دوستش افتاد و دید که به وی خنجر می زند ، دلش شکست ، و تسلیم شد . آنگاه فریاد برآورد : « بروتوس ، توهم ! » و از پای درآمد .

این واقعه در چهل و چهار پیش از میلاد روی داد .

---

۱- این جمله نیز در زبان لاتینی معروف است: «ات تو ، بروته» Et tu, Brute!

آنتوان ، یکی از دوستان حقیقی سزار ، بر سر جنازه او نطقی کرد  
و سخنان او چنان گروهی را که بروی گرد آمده بودند به هیجان آورد  
که اگر کشندگان سزار به چنگشان می افتادند، همه را ریزریزمی کردند.  
شکسپیر ، شاعر نامبردار انگلیسی نمایشنامه‌ای به نام «ژول سزار»  
نوشته و ماه ژوئیه اروپایی ( هفتمین ماه ) از نام این سردار رومی آمده  
است .

به عقیده شما ، آنتوان چه کسی را درین نطق، «شریفترین همه  
رومیان» خواند ؟

ژول سزار را ؟

نه ، اشتباه می کنید ، بروتوس دوست سزار را که بر او خنجر زده  
بود «بزرگوارترین همه رومیان» خواند.

به عقیده شما چرا چنین گفت ؟

اگر سخنان آنتوان را در پایان نمایشنامه شکسپیر خوانده باشید،  
به دلیل آن پی خواهید برد.<sup>۱</sup>

قیصر به زبان لاتینی «کایزر<sup>۲</sup>» تلفظ می شود. تا چندین سال پیش،  
پادشاهان آلمان را نیز کایزر و پادشاهان روس را چیزی نزدیک به همین  
تلفظ یعنی تزار می خواندند .

---

۱ - سخنان آنتوان این بود : این ( = بروتوس ) در میان ایشان  
( = کشندگان ) شریفترین رومیان بود. همه توطئه گران ، الا او ، آنچه را  
که کردند از حسد قیصر بزرگ بود . او تنها از سرمدق به خیراندیشی همه و  
روی مصلحت عام یکی از ایشان شد . تراژدی قیصر ترجمه ف. شادمان - ۱۳۳۴

تهران ص ۱۳۶ . - ۲ - Kaiser .

## امپراطوری که او را به خدایی رساندند

مردی که شهری یا خیابانی به نام او باشد، شهره و بلند آوازه است. آیا دلتان می‌خواهد که شما هم کاری بزرگ انجام دهید تا خیابانی را به نام شما بخوانند؟

انگار کنید که یکی از ماههای دوازده گانه سال به نام شماست و میلیونها مردم همواره نام شما را می‌گویند و می‌نویسند!

اینک من از مردی با شما سخن خواهم گفت که نه همین یکی از ماههای سال به نام اوست، بلکه او را خدا نیز خوانده‌اند.

پس از آنکه سزار کشته شد، سه تن فرمانفرمای امپراطوری روم گردیدند. یکی از اینان آنتوان، دوست سزار، بود که بر سر جنازه او نطق کرد. دیگری پسر خوانده سزار، اکتاویوس، بود. حاجتی به دانستن نام سو می‌ندارید، زیرا بنزدی آنتوان و اکتاویوس او را از میان برداشتند. اما هنوز از کار این سو می آسوده نشده بودند که هر یک بر ضد دیگری به توطئه پرداخت تا سهم او را از چنگش بدر آورند.

فرمانروایی بر بخشهای خاوری امپراطوری نصیب آنتوان گردید .  
پایتخت این بخش، اسکندریه در مصر بود و آنتوان بدانجا رهسپار گشت.  
آنتوان نیز مانند قیصر دلباخته کلتوپاتر شد و سرانجام او را به زنی  
گرفت .

اکتاویوس که بخشهای باختری سهم او شده بود ، با آنتوان و کلتوپاتر  
به جنگ برخاست و عاقبت هر دو را شکست داد. آنتوان از غصه این شکست  
خود را کشت .

کلتوپاتر زن آنتوان، همچنانکه دل از قیصر و آنتوان برده بود ، با  
اکتاویوس نیز بنای طنزازی و دلربایی گذاشت تا بدین گونه او را گرفتار  
خود سازد و بر او چیره گردد .

اما دلربایی او در اکتاویوس درنگرفت. اکتاویوس مردی دیگر  
بود و قیصر و آنتوان مردانی دیگر . وی مردی خونسرد و با پشتکار بود و از  
عشقبازی خوشش نمی آمد . نمی خواست که زنی دل از او برباید و او را  
از هدف خود که بزرگترین مرد جهان شدن بود ، باز دارد .

کلتوپاتر دید که این نیرنگ در اکتاویوس درنگرفت . آنگاه  
شنید که می خواهند او را به رُم ببرند و در خیابانهای شهر بگردانند، همان  
کاری که با اسیران جنگی می کردند . وی تاب تحمل چنین رسوایی  
رانداشت و بر آن شد که بدین کار تن در ندهد. پس ماری کوچک اما  
بسیار زهری و کشنده را به دست گرفت و سینه خود را گشود تا مار او را  
گزید و بدین گونه جان سپرد .

این هنگام، اکتاویوس فرمانروای همه کشورهایی بود که به رُم  
تعلق داشت ، و چون بدان شهر بازگشت همه مردم او را امپراطور خواندند.

آنگاه نام خویش را رها کرد و خود را اگوست ۱ سزار یعنی « اعلیحضرت  
قیصر » خواند، این واقعه در سال بیست و هفت پیش از میلاد روی داد.  
رم از دست شاهان خود در پانصد و نه پیش از میلاد آسوده شده بود، اما از این  
زمان امپراطورانی پیدا کرد که بزرگتر از پادشاهان بودند، زیرا بر کشور-  
های بسیار فرمانروایی می کردند.

این زمان که اکتاو یوس نام خویش را به اگوست سزار تغییر داده و  
تنها مالک و رئیس امپراطوری پهنای روم گردیده بود، سی و شش سال  
داشت. شاید وسعت خاک روم در آن زمان به اندازه خاک ایالات متحده  
امریکای شمالی و جمعیت آن به اندازه جمعیت کنونی شهر نیویورک  
بوده است.

اگوست بدان پرداخت که رم را شهری زیبا کند، پس بسیاری از  
بناهای آجری پیشین را ویران کرد و بد جای آنها بناهای تازه و زیبایی از  
مرمر ساخت. اینچنین؛ اگوست همواره به خود می نازید که: رم را که  
آجری بود، مرمری کرده است.

یکی از باشکوه ترین بناهای رم، پانتئون ۲ بود که معنی آن،  
پرستشگاه « همه خدایان » است. پانتئون را با پارتنون در آتن اشتباه  
نکنید و به هم نیامیزید، زیرا اگرچه تلفظ آنها با هم شبیه است، کاملاً  
با هم فرق دارند و معانی آنها از یکدیگر متفاوت است. پارتنون از واژه  
پارتنوس ۳ نام دیگر الاهی آتن آمده است؛ اما پانتئون از دو کلمه «پان-  
تئون ۴» آمده که بد معنی «همه خدایان» است.

پانتئون را گنبدی از ساروج و به شکل کاسه ای وارونه بود و بر

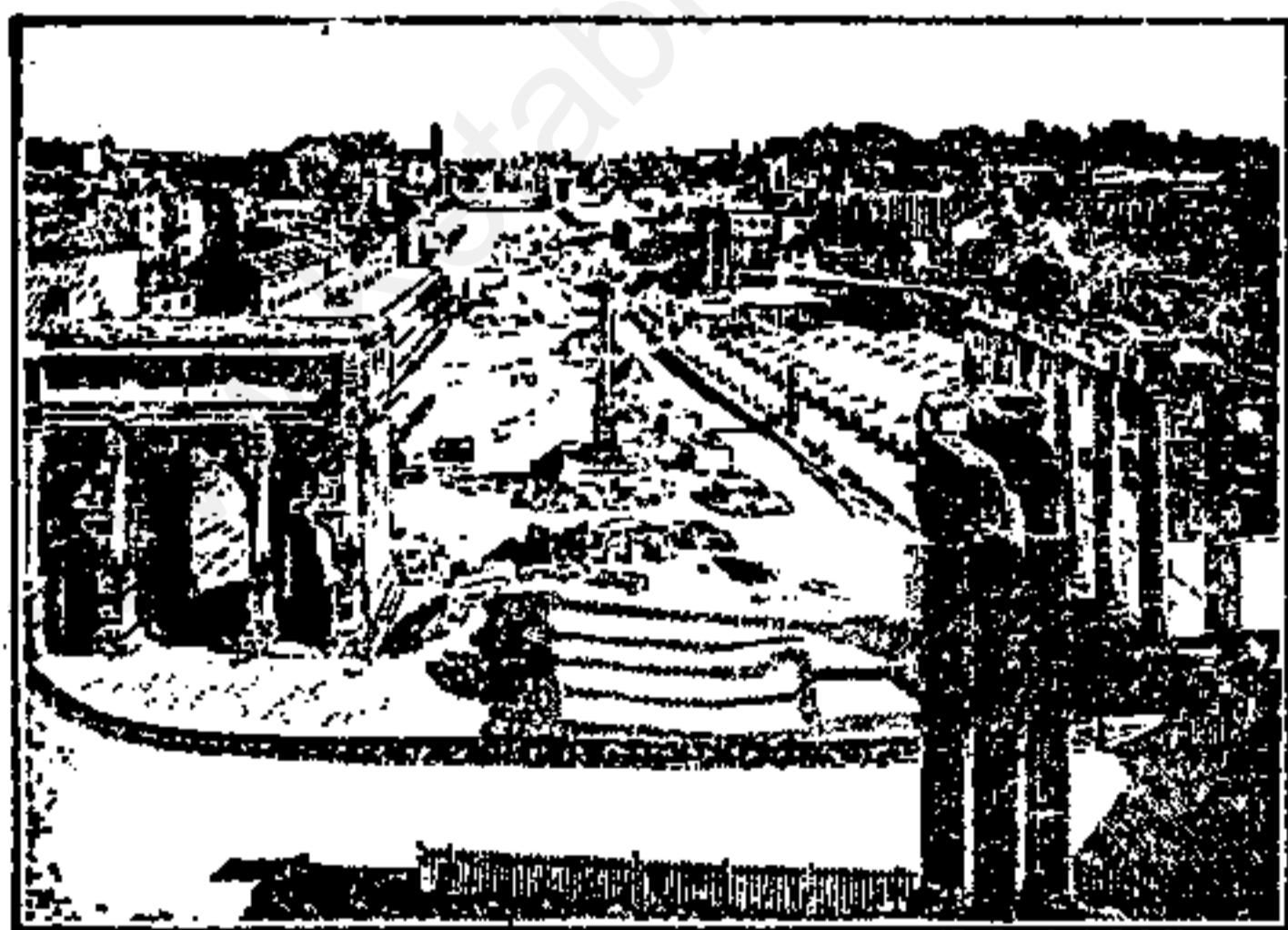
---

۱ - Augustus Caesar - ۲ Pantheon - ۳ Parthenos - ۴ Pan-theon

بالای آن روزنی کوچک بود . این روزن هر چند همواره باز بود ، بلندی بنا چنان بود که اگر باران به درون آن می ریخت ، کف آن را تر نمی کرد و پیش از آنکه به پایین برسد بخار می شد .

شهر ، چنان با بناهای زیبا و شکفت انگیز خود باشکوه شد و چنان پایدار و ماندنی نمود که آن را شهر جاویدان خواندند و هنوز هم آن را به همین لقب یاد می کنند .

میدانی عمومی در روم بود که 'فروم' (بازار گاه) خوانده می شد . در این میدان بازارهای فروش تشکیل می شد و مردم برای همه گونه کاری اجتماع می کردند . در پیرامون میدان ، پرستشگاههایی برای خدایان ، داد گاهها و بناهای عمومی دیگر ساخته شده بود . این داد گاهها نیز همانند پرستشگاههای یونانیان بود ، فقط ستونها به جای اینکه بیرون بنا ساخته شده باشد ، در درون آن ساخته شده بود .



بازار گاه (فروم) رومی



طاق نصرت‌هایی نیز برای برپا ساختن جشن هنگام فتح‌های بزرگ ساخته بودند. هنگامی که سرداری فاتح از جنگ بازمی‌گشت، خود و سربازانش از میان طاق نصرت‌ها با غرور و سرافرازی رژه می‌رفتند.

در رُم آمفی‌تئاتری بود که گفتند گنجایش آن بیش از هر بنایی بود که تا امروز ساخته شده است. بیش از دو بیست هزار تن تماشاگر می‌گرفت. این میدان به نام ماکزیموس<sup>۱</sup> خوانده می‌شد. اما سرانجام آن را ویران کردند تا به جای آن بناهای دیگر بسازند.

آمفی‌تئاتر دیگری نیز به نام کولوسئوم<sup>۲</sup> وجود داشت که اندکی پس از مرگ اگوست ساخته شده بود. گنجایش آن نزدیک به گنجایش بزرگترین میدان ورزش امروزی در آمریکا بود. جنگ شمشیر بازان با یکدیگر یا با حیوانات - که پیشتر برای تان‌گفتیم - در این میدان انجام می‌شد. این میدان هنوز برجاست و با اینکه به ویرانی افتاده، شما می‌توانید در همانجا که امپراطوران روم به تماشای نمایش می‌نشستند، بنشینید و جایگاه جانوران درنده و دره‌هایی را که ازین جایگاه به میدان بازمی‌شد و حیوانات را به صحنه نمایش می‌رانندند، و حتی لگه‌های خون را بر اطلس‌هایی که به خون مردان یا حیوانات کشته شده، آغشته گشته است، ببینید.

نویسندگان نام‌داری در زمان اگوست، که عصر اگوست نیز خوانده می‌شود، می‌زیستند. دوتن از نامبردارترین شعرای لاتین، که هر کس که زبان لاتین می‌آموزد پس از خواندن «یادداشتهای سزار» شعرهای آنان را می‌خواند، درین عصر می‌زیستند. یکی از این دو ویرژیل، و دیگری هراس<sup>۳</sup> است. ویرژیل داستان سرگردانی اینه تروایی را که سرانجام

۱ - Circus maximus - ۲ Colosseum - ۳ Horace

در ایتالیا سر و سامانی یافت و نیای رموس و رومولوس بود ، سروده‌است.  
اما هراس‌غزل‌های کوتاه و بسیاری گفته است که سروده‌های عاشقانه زنان  
و مردان چوپان و نغمه‌های زندگی روستایی و کشاورزی است . مردمان  
غزل‌های او را دوست دارند و بسیاری از غربیان هنوز نام وی را بر فرزندان  
خویش می‌گذارند .

وقتی که اگوست سزار مرد ، او را خدا خواندند ، زیرا کارهای  
بسیاری برای رم کرده بود . پرستشگاههایی برای پرستش او ساختند و  
هشتمین ماه سال را به نام او اگوستا نامیدند .

---

۱- در تقویمهای فارسی تلفظ فرانسوی آن یعنی «اوت» نوشته می‌شود

## عیسای مسیح و دین او

اگوست سزار فرمانروای جهان بود .  
 او رُم را آجری دیده و مرمری ساخته بود .  
 یکی از ماههای سال به نام اوست و او را خدا خوانده بودند .  
 لابد ، هیچکس بزرگتر از او نبود ؟

اما ، یکی بزرگتر از او درست در همان زمان می زیست ، فرمانروایی  
 بزرگتر با قلمروی بزرگتر و توانایی و سرافرازی بیشتری ، هر چند اگوست  
 خود از او آگاهی نداشت و تازه بود و چشم از جهان بست ، چیزی درباره  
 او نشنید .

این مرد در بخش خاوری امپراطوری در دهکده بسیار کوچکی  
 که « بیت لحم » نام داشت ، زاده شد و نامش عیسای مسیح بود . تا سالها پس  
 از زاده شدن مسیح ، جز خانواده و دوستانش کسی کمترین آگاهی از

زادن او واحوال وی نداشت .

مسیح یهودی و فرزند درودگری بود . مانند پسران وجوانان در کارگاه پدرش کار می کرد و به سادگی روزگار می گذراند . تا سی سالش نشد به راهنمایی و موعظه مردم نپرداخت . در این هنگام دعوت آغاز کرد و آنچه را که امروز دین مسیح می خوانیم ، به مردمان آموخت .  
گفت که : خدا یکی است .

محبت و برادری را به مردم آموخت و گفت که هر کس باید همنوع خویش را چون خود دوست بدارد .

این اندرز عالی را او به مردم داد که : «با دیگران همان کن که چشم داری دیگران با تو کنند .»

به مردمان آموخت که پس از مرگ ، زندگی دیگری هست که زندگی کوتاه این جهان مقدمه آن به شمار می آید . از این رو باید گنجینه های از کارهای نیک خود در این جهان ، بدان جهان فرستند .

یهودیانی که بینواتر بودند ، سخنان او را شنیدند و به موعظه های او ایمان آوردند . چنین می پنداشتند که او آنان را از بند فرمانبرداری از قانونهای رومیان که سخت از آنها بیزار بودند ، آزاد خواهد ساخت . اما پیشوایان بزرگ یهود از موعظه های او بیمناک بودند ، زیرا گروه بسیاری آنها را شنیده و به کار بسته و بدو گرویده بودند . پس ، برای کشتن او توطئه ای ساختند

یهودیانی که این توطئه را ساخته بودند ، نمی توانستند بی اجازه پیلاتس ، فرماندار رومی آن بخش از امپراطوری که عیسی در آن زندگی

می کرد ، به کشتن او اقدام کنند. پس تزد پیلاتس رفتند و گفتند که عیسی بر آن سراسر است که خود را شاه سازد . آری عیسی همواره می گفت که در عالم بالا پادشاه است نه بر روی زمین . یهودیان می دانستند که پیلاتس را پروای تعالیم و موعظه های عیسی نیست ، زیرا در امپراطوری روم همه گونه دینی بود . پاره ای بت پرست و برخی خورشید پاماه پرست و جز آن بودند و دین تازه دیگری که به آن همه دینها افزوده می شد ، به حال رومیان تفاوتی نمی کرد ، و عیسی را تنها به سبب دین تازه ای که آورده بود و موعظه های او نمی کشتند. اما می دانستند که اگر به پیلاتس بگویند که عیسی می خواهد خود را شاه سازد و پیلاتس این سخن را باور کند ، وی را به دار خواهد آویخت . پیلاتس سخنان اینان را باور نکرد . اما به هر حال ، سخنان یهودیان چه راست چه دروغ ، کشتن عیسی برای او بدین سبب یا به هر سبب دیگر دشوار نبود ، می خواست که دل پیشوایان یهود را به دست آورد . پس گفت چون آنان چنین می خواهند ، عیسی را می کشد و بدین گونه ، عیسی بد صلیب آویخته شد. عیسی دوازده تن از یاران خود را برای نشر و آموختن تعالیم خود برگزیده بود که آنان را حواریان می خوانند . پس از به دار آویخته شدن عیسی ، این دوازده تن به اطراف پراکنده شدند تا اندر زهای عیسی را به مردم بیاموزند . کسانی که به این سخنان ایمان می آوردند و از آنها پیروی می کردند ، شاگردان مسیح یا مسیحی خوانده می شدند . حواریان آموزگاران و مسیحیان شاگردان آنان بودند .

رومیان می پنداشتند که این حواریان می خواهند امپراطوری تازه ای ایجاد کنند و مخالف روم و امپراطورند و ناگزیر باید دستگیر و به زندان افکنده شوند. ازین رو مسیحیان معمولاً در نگاهها و دور از

چشم یگانگان گرد هم جمع می‌شدند، حتی گاه به دخمه‌های زیرزمین می‌رفتند تا کسی پی به اجتماع آنها نبرد.

اما پس از چندی پیشوایان مسیحیان گستاختر شدند. از آنها نگاهها بدرآمدند، و با آنکه می‌دانستند دیر یا زود به زندان افکنده یا کشته خواهند شد، آشکارا به دعوت مردم به دین مسیح پرداختند.

به راستی، چنان به اندرزا و آموزشهای عیسی ایمان داشتند که مرگ در راه او برای آنان لذت بخش بود، همچنانکه او نیز به خاطر آنان به صلیب آویخته شد.

در صد سال نخستین پس از مسیح، گروه بسیاری از عیسویان را کشتند، زیرا آنان را خائن می‌پنداشتند. کسانی را که در راه دین کشته می‌شوند، شهید می‌خوانیم. نخستین شهید راه دین مسیح استیون<sup>۱</sup> بود. وی را در سال سی و سوم میلادی سنگسار کردند.

یکی از مردانی که در سنگسار کردن استیون کوشش بسیار کرد، شاعول نام داشت. وی یکتان رومی بود که مانند دیگر رومیان ازین کار خویش به خود می‌بالید. می‌پنداشت که مسیحیان دشمن کشور وی‌اند، و از گوشمال دادن و آزار رساندن بدیشان، هیچ کوتاهی نمی‌کرد. اما ناگاه شوری در دلش پدید آمد و به دین همانان که آنهمه در آزارشان می‌کوشید، گروید. آنچه شاعول در آغاز می‌کرد، از روی ایمان بود، نه ظاهر سازی. سرانجام با آنکه هرگز مسیح را ندیده بود، یکی از مسیحیان سرشناس و آموزگاران دین مسیح گردید و همان است که رومیان او را پل می‌خوانند. پل یا پُلُس<sup>۲</sup> سخت و به جَد، همچنانکه پیشتر بر ضد دین مسیح می‌کوشید، در راه ترویج آن فداکاریها کرد. عاقبت او نیز محکوم به

۱ - Stephen - ۲ Paul چنانکه در ترجمه فارسی کتاب مقدس آمده است.

مرگ شد . اما چنانکه گفتیم پولس تابع روم بود و يك نسن رومی را قاضیانی که تابع روم نبودند ، نمی توانستند به مرگ محکوم سازند . و تازه اگر رومی محکوم به مرگ می گشت ، به دار آویخته نمی شد . پس ، پولس به پیشگاه امپراطور فراخوانده شد و او را به زندان افکندند و کردن زدند . از این رو او را پولس پاك<sup>۱</sup> می نامند .

یکی دیگر از حواریان بزرگ بطرس<sup>۲</sup> یا پطرس<sup>۳</sup> است . مسیح بدو گفته بود : « من کلیدهای حکومت آسمان را به تومی سپارم . » پطرس را نیز به زندان افکندند و به مرگ و آویخته شدن به صلیب محکوم ساختند . اما او درخواست کرد که وی را سرنگون به دار آویزند و اندیشید که اگر او را مانند مسیح به دار آویزند ، افتخاری بس بزرگتر و بالاتر از شان اوست . بدین سبب بزرگترین کلیسای جهان به نام « پطرس پاك<sup>۴</sup> » در روم ساخته شد .

اما در حدود پانصد سال بعد ، اروپاییان سال زادن مسیح را آغاز گاه شماری خود گرفتند .

درین زمان اشتباهی کردند . معلوم شد که مسیح در حقیقت چهار سال پیش از آن سالی که می پنداشتند زاده شده ، پایه جهان گذارده است . اما وقتی بداین اشتباه پی بردند که دیگر دیر شده بود و تغییر دادن تاریخ ممکن نبود .



۱ - Saint Paul - ۲ Peter - ۳ چنانکه در ترجمه فارسی کتاب مقدس

آمده است . ۴ - Saint Peter

## کشتار و وحشت

وقتی من سگی درشت اندام از جنس سگهای ممتازا داشتم و این سگ بهترین دوستی بود که پسر کی می توانست داشته باشد . پیش از آنکه من صاحب این سگ کردم ، کسی دیگر بر او نام گذاشته بود ، اما این کس ، هر که بود یا از تاریخ آگاهی نداشت و یا در نامگذاری بی ذوق و سلیقه بود . نام سگ را نرون گذاشته بود ، و سگی هم اگر بداند که نرون پیشتر نام چه کسی بوده است ، از چنین نامی بیزار می گردد .

در هر داستان دلکشی معمولاً يك پهلوان زرنگ و تبه کار وجود دارد تا داستان را گیرا تر و جالبتر کند . نرون هم تبهکار تمام عیار تاریخ است . وی امپراطور روم بود و اندکی پس از مسیح می زیست و او را خونخوارترین و تبهکارترین و ترسناکترین فرمانروایی شمرده اند که تا کنون در جهان آمده است .

---

۱- از جنس سگ ارض جدید (Newfoundland) در امریکای شمالی .



وی مادر خود را کشت .

زن خود را کشت .

معلم خود را که سنیک<sup>۱</sup> نام داشت نیز کشت، بدینگونه که وی را فرمان داد تا کهای خویش را باز کند . بیچاره سنیک معلمی خوب و دانشمندی فرزانه بود . گویا پطرس پاك و پولس پاك را نیز به دستور نرون کشته باشند ، زیرا شهادت آن دو در همین زمان روی داده است .

نرون از رنج و سختی دادن به دیگران لذت فراوان می برد . دوست داشت که ببیند مردم در چنگال حیوانات وحشی از هم دریده می شوند ، و ازین کار بسیار خوشش می آمد . من کودکانی را دیده ام که دوست دارند به سگان سنک بزنند و آنان را به ناله در آورند ، یا بال پروانه ها را بکنند . این گونه کودکان باید صفتی از نرون در نهاد خود داشته باشند . به عقیده شما چنین نیست ؟

اگر کسی مسیحی بود ، همین برای نرون بهانه ای بود که او را به ناگوارترین وضعی شکنجه دهد . نرون برخی از مسیحیان را قیراندود کرد و گرا کرد باغ خویش گذارد و آنها را آتش زد ، چنانکه گفتی مشعل می افروزد .

حتی گفته اند که رُم را آتش زد تا از دیدن شهر در حال سوختن ، لذت برد . آنگاه برفراز برجی رفت و درحالی که زبانه های آتش را که به اطراف گسترده می شد ، تماشا می کرد ، به نواختن چنگ پرداخت . مثلی مشهور است که : هنگامی که رُم در آتش می سوخت ، نرون ویولون می زد . اما آن زمان ویولون نبود و می دانیم که نرون نوعی چنگ را

---

۱ - Seneca - تلفظ فرانسوی آن در متن آورده شد که مشهورتر است .

می نواخته است . شهر يك هفته شب و روز در آتش سوخت و بیش از نیم آن از میان رفت . آنگاه نرون مسیحیان را متهم ساخت که شهر را آتش زدند . آیا شما هرگز گناهی را که خود کرده‌اید به گردن دیگری می‌اندازید ؟

پارده‌ای بر آنند که نرون دیوانه بود و امیدواریم که همین گونه بوده باشد ، زیرا دشواری می‌توان باور کرد که از آدمی چنین کارها سر بزند ، مگر آنکه دیوانه باشد .

نرون برای خود کاخی باشکوه ساخت و صدف و طلای گزاف در آراستن آن بدکار برد . این کاخ بد «خانه زرین نرون» معروف بود . در پیش در این کاخ مجسمه مفرغی عظیمی از خودش به بلندی ۱۶ متر برپا داشته بود . پس از چندی خانه زرین و مجسمه کلان وی هر دو خراب شد . اما میدان ورزش و تماشای کولوسئوم را که اندکی پس از آن ساخته شد ، به مناسبت همین مجسمه نرون که وقتی آنجا بوده است ، چنین می‌خواندند ، زیرا معنی آن در لاتینی «کلان» است .

نرون بسیار خود بین و خود پسند بود . می‌پنداشت که بسیار خوب شعر می‌گوید و آوازی بس دلنشین دارد . با آنکه هم بد شعر می‌گفت و هم بد آواز می‌خواند ، سخت شیفته خودنمایی بود و کس را زهره آن نبود که به وی بخندد . اگر کسی این گستاخی وی پروایی را می‌کرد که وی را دست بیندازد یا زیر لب خنده کند ، بی هیچ درنگ او را می‌کشت .

رومیانی که مسیحی نبودند ، نیز از نرون دل خوشی نداشتند و از وی بدشان می‌آمد . پس توطئه‌ای ساختند تا او را از میان بردارند . اما

پیش از آنکه فرصت انجام دادن کاری به دست آورند، نرون از قصد آنان آگاه گشت و برای اینکه خود را از تنگ گشته شدن به دست مردم روم برهاند، بر آن شد که خود خویشتن را بکشد. اما چنان بد دل بود که نتوانست خویشتن را راضی سازد که خود خنجر به قلب خویش فرو کند. ولی در همان حال که وی خنجر را به سینه خویش برده بود و مردد وار می نالید، غلام او که برای پایان دادن به کار ناشکیبا بود، تیغه خنجر را به سینه اش فرو برد. بدین گونه، روم از دست بدترین فرمانروایان خود آسوده گشت.

این، بخش نخستین کشتار و وحشت بود، اینک بخش دوم آن:

یهودیان اورشلیم نمی خواستند که روم فرمانروای آنان باشد. هرگز نخواستند بودند. ولی می ترسیدند که در این باره دست به کار بزنند. اما سرانجام در سال ۷۰ میلادی شورش کردند، یعنی گفتند که دیگر از روم فرمانبرداری نخواهند کرد و باج نخواهد پرداخت. امپراتور فرزند خویش، تیتوس<sup>۲</sup>، را با سپاهی بدانجا فرستاد که شورش را بخواهاند و آنان را مانند کودکان نافرمان ادب کند.

یهودیان در اورشلیم گرد آمدند تا در برابر رومیان ایستادگی کنند. اما تیتوس شهر را با همه یهودیانی که در آن بودند و شماره آنان را یک میلیون دانسته اند، نابود ساخت. آنگاه همه زیورهای یرشکاه بزرگ آنجا را تاراج کرد و با خود به روم برد.

به افتخار این پیروزی، طاق نصرتی در میدان بزرگ روم ساختند و تیتوس و سپاهیانش فاتحانه از زیر آن گذشتند. بر این طاق نصرت نقشی

---

۱- تیتوس - ۲ Titus.

کنده بودند که تیتوس را نشان می داد که اورشلیم را ترك می گوید و زیورها را با خود به رم می برد. برجسته ترین و بزرگترین این زیورها، شمعدان زرین هفت شاخه ای بود که از پرستشگاه بر گرفته بودند. امروز نیز شمعدانهای برنجی بسیار به همان شیوه می سازند. شاید شما هم یکی از همین گونه شمعدانها بر سر بخاری خانه خود داشته باشید.

شهر، بعدها ساخته شد، اما بیشتر یهودیانی که اورشلیم را ترك گفتند، از آن روز باز در همه کشورهای روی زمین پراکنده گشتند. تیتوس امپراطور روم شد. اما با وجود کشتاری که از این همه یهودی کرد، آن اندازه هم که شما می پندارید، امپراطور بدی نبود. او چنین می پنداشت که کار درستی انجام داده و یهودیان را به سبب شورش که بر ضد روم کرده بودند، اکشته است.

اما تیتوس دستوری برای زندگی خود داشت، همان چیزی که امروز پیشاهنگان هم دارند و آن اینکه: «روزی يك كار خوب بكن.» سومین بخش این داستان «وحشت» است.

در ایتالیا آتشفشانی است که وزوونام دارد. لابد به یادتان هست که نام کوههای آتشفشان در زبانهای اروپایی از نام خدای آتش آمده است، همان آهنگر لنگی که می پنداشتند دو دوشعله ای که از کوههای آتشفشان برمی آید، از کوره آهنگری او در دل کوه برمی خیزد. گاهگاه کوه وزوو تکان می خورد و آوازهای سهمگین از آن برمی خیزد و زمین لرزه پدید می آورد و آتش از دهانه اش جستن می کند و سنگ و بخار به بیرون پرتاب می سازد؛ و مانند دیگری که سررود، سنگ سرخ و گداخته از دهانه آن روان می شود که آن را گدازه می گویند. گرمای درونی زمین است که

سبب شکافته شدن زمین و آتشفشانی می‌گردد. هنوز، مردم خانه‌ها و شهرها در نزدیکی وزوو می‌سازند و حتی در دامنه‌های آن زندگی می‌کنند. هر چند گاه يك بار، وقتی که آتشفشان زمین را می‌لرزاند و آتش به بیرون می‌فرستد، خانه‌هاشان از میان می‌رود. اما دوباره همین مردم برمی‌گردند و در همان جای پیشین، خانه می‌سازند!



وزوو در حال آتشفشانی و پمپی بردامنه آن

در زمان تیتوس، شهر کوچکی بر دامنهٔ وزوو بود که پمپی نام داشت. توانگران و داراهای رومی تابستانها بدانجا می‌رفتند. ناگهان، روزی از روزهای سال ۷۹ میلادی، درست پس از امپراطور شدن تیتوس، وزوو بنای آتشفشانی گذاشت. مردم پمپی برای اینکه جان از حادثه بدر برند، آهنگ گریز کردند. اما فرصت دور شدن از خطر نیافتند. پیش از آنکه به خود بجنبند، دود و دمهٔ آتشفشان آنان را خفه کرد و درست در همانجا و در همان وضعی که هنگام در گرفتن آتشفشانی بودند، باران جوشان آتش و خاکستر روی آنها را گرفت.

پمپی با همهٔ خانه‌ها و مردمان آن، مدت دو هزار سال در زیر خاکستر پنهان بود، و به گذشت زمان مردمان از یاد برده بودند که وقتی آنجا چنین شهری بوده است. مردمان، چنانکه بیشتر هم عادتشان بود، باز گشتند،

و در همان جا پرروی خاکسترها خانه ساختند. روزی مردی در همان نقطه که وقتی شهر پمپئی بود، چاه آب می‌کند. ناگهان دست مردی بالا آمد. اما نه، دست حقیقی نبود، دست مجسمه‌ای بود. این رابه دیگران گفت و همه به کاوش پرداختند و زمین را کردند تا بینند چیزهای دیگری هم می‌توانند بیابند، و سرانجام همه شهر از زیر خروارها خاک و سنگ بیرون آمد. امروز هر کس می‌تواند به پمپئی برود و آنرا به همان وضعی که در ۷۹ پیش از میلاد یعنی پیش از آتشفشانی وزوو، داشته است، تماشا کند.

خانه‌هایی که رومیان روزهای بیکاری و فراغت خود را در آنجا به سر می‌بردند، مغازه‌ها و پرستشگاه‌ها و کاخ‌ها و گرما به‌های عمومی و تماشاخانه‌ها و بازار گاه شهر همچنان برجاست. خیابانها با تخته سنگهایی که وقتی گذاشته شده، فرش شده است. هنوز جای چرخهای گردونه‌هایی را که رومیان به کار می‌بردند بر کف خیابان می‌توان دید. در پاره‌ای از چهارراه‌های خیابانها سنگهایی گذاشته بودند تا به هنگام بارانهای سخت مردم بتوانند از روی آن سنگها بگذرند. این گذار سنگها هنوز همانجا و همانگونه که بوده است، دیده می‌شود. کف حیاطها، از خرده سنگهای ریزه و رنگینی که تصویرهایی پدید می‌آورد، فرش شده بود. این تصویرها، همچنان برجاست. بر کف دالان خانه‌ای نقش سگی است از همین سنگهای ریز و رنگین، که زیر آن این جمله به لاتینی نوشته شده: «بپایید سگ شمارا نگیرد!» این، شوخی رومیان دو هزار سال پیش بود. استخوانهای مردمی که زنده زنده زیر گذارها و خاکستر مانده‌اند،